

نقدی به دیگری، نقدی به خود

میثم آذریپام

۱

بر مدار تکرار می‌چرخیم. شب‌های تاریک، روزهای ملالت‌بار و چشم‌هایی منتظر به خورشید، گونه‌هایی بی‌فروغ! امیدی پوشالی بر بستر وهم! «آفتاب مفهوم بی‌دریغِ عدالت بود و آنان به عدل شیفته بودند و اکنون با آفتاب‌گونه‌ای آنان را این‌گونه دل‌فریفته بودند» [۱]. ابتذال عامه [۲]: فرو افتادن در هیاهوی جماعت، جماعت قیل و قال کنندگان. از خود بیگانه شدن و هم‌نوا شدن با قیل و قال گران. ذوق زده شدن و تبلور احساسات پوچ. هیاهای پوشالی و صف‌بندی‌های مبتذلانه گرداگرد خورشیدگونه‌های بی‌فروغ. هیچ‌ساحتی به اندازه‌ی سیاست در این جامعه به ابتذال کشیده نشده است. ابتذالی حاصلِ آمیختگی سیاست با عرفان. ابتذالی حاصلِ آمیختنِ سیاست با زهرِ مرید-مرادی‌گری. تا پالایش حوزه‌ی سیاست از این زهرِ از خود بیگانه‌گر، امیدی به نجات نخواهد بود!

۲

اصلاح یا انقلاب؟ مساله‌ی مقدم‌تر، گم‌گشتگی است. گم‌گشته‌گی. از خود بیگانه شدن. در دیگری ذوب شدن و در یک کلام مرید و مرادی‌گری. افرادی که در اسطوره-منجی‌هایشان گم‌گشته‌اند، فریاد نجات جامعه را سر می‌دهند! پارادوکسی عجیب و غریب. چگونه ممکن است فردی که در بندِ دیگری (اسطوره‌اش) است، فریاد رهایی جامعه از بندهای حاکم را سر دهد؟ او نخست می‌بایست خود را رها کند! ابتذال عامه اما هوش از سرها ربوده است! هدف از اصلاح یا انقلاب چیست؟ نه این است که آرزومند تحقق بستری هستیم که در آن افراد جامعه بتوانند رهایی خود را فعلیت بخشند. رها شدنِ افراد از بند اسطوره‌ها مقدمه‌ی بی‌قید و شرط رهایی جامعه از بندهای حاکم است. تا این رها شدگی شکل واقع به خود نگیرد، امید به نجات، امیدی کاذب خواهد بود!

۳

سال، سال «حماسه‌ی سیاسی» [۳] است و فصل، فصل انتخابات ریاست دولت اسلامی. به قرینه‌ی اختلاس سه هزار میلیاردی در سال «جهاد اقتصادی» شاید بتوان از سال «حماسه‌ی سیاسی» نیز رمزگشایی نمود! اما سخن گفتن از انتخابات پیش رو و وارد شدن به بحث‌ها و جدل‌های پیرامون آن در شرایطی که رای‌های دزدیده شده‌ی انتخابات گذشته باز پس داده نشد به معنای پشت پا زدن به روح اعتراضات ۸۸ و به فراموشی سپردن آن و وارد شدن به بازی ایست که مهندسی نظام اسلامی در سال حماسه سیاسی خواهان رقم خوردن آن است. مساله‌ی ما از اینرو نه انتخابات پیش رو بلکه همچنان انتخابات گذشته است. این پایبندی می‌تواند به مثابه مقاومت در برابر ابتذالی باشد که شعله‌های آن حول انتخابات پیش رو در حال فراگیر شدن است!

۴

یک نقد به دیگری، یک نقد به خود! در صداقت دستی که انگشتانش تنها به سمت دیگران نشانه می‌رود باید شک کرد! هنگامی که میان اجزای مختلف یک کل تناسب برقرار باشد می‌توان یک جزء را به عنوان نماد و سمبل، جهت تداعی کردن وضع کل نشان کرد. نماد جنبش سبز در روزهای اعتراضی ۸۸، هم می‌توانست توده‌ی مردمی باشد که با حضور میلیونی خود و تسخیر خیابان‌ها و چشم‌دیکتاتوری ربود و هم میرحسین موسوی در روزی که راه خود را از صف حکومت جدا کرد و به خیابان و میان مردم رفت. نمادهایی که هر یک به واسطه‌ی نفی وضع موجود تداعی‌گر نوعی پیروزمندی بودند. اما نماد بقایای آن جنبش در روزهای منتهی به

انتخابات ۹۲ کدام است؟ اکنون میرحسین موسوی همانقدر غایب است که مردم. جزء حاضر جنبش سبز حالا رسانه‌های سبز اند. کلمه، جرس و ... رسانه‌هایی که بخشی از وظیفه یا کارکردشان به نمادسازی و اسطوره‌سازی از میرحسین موسوی معطوف است! اما پذیرفتن آنچه رسانه‌های سبز عهده‌دار آنند تنها می‌تواند ریشه در ناهمپی داشته باشد. نماد جنبش سبز برخلاف آنچه این رسانه‌ها سعی در تلقین آن دارند، نه میرحسین که خود این رسانه‌ها هستند! رسانه‌هایی که در مقام و جایگاه نمادین، بهترین تداعی‌گر شکست جنبش سبز اند! بازتاب روان‌پریشی‌ها و عقده‌گشایی‌های عبدالکریم سروش [۴] و اراجیف‌گویی‌های این و آن [۵]، نمونه‌هایی گویا از موقعیت اسفناک و دیکتاتورمآبانه‌ی رسانه‌هایی هستند که نقش نمایندگی جنبش سبز را بر عهده گرفته‌اند!

۵

اما نقدی به خود. این نقد در واقع چرخاندن انگشت و نشانه‌روی آن به سمت خود است. و این چرخش مقدمه و لازمه‌ی جدا شدن و سر باز زدن از آن دیکتاتوری همگانی [۲] است که آدمی را تنها به نگرستن به دیگرسو فرا می‌خواند. از این رو خودنقدی لازمه‌ی فائق آمدن بر دیکتاتوری است. هر کجا خودنقدی غایب باشد دیکتاتوری حاضر و آماده است. چرا جریان حاکم بر رسانه‌های سبز را دیکتاتورمآبانه قلمداد می‌کنم. زیرا خودنقدی جایی در رسانه‌های سبز ندارد. تریبون سبز تنها متعلق به دگرنقدگران و خودستایش‌گران است. چارچوب نوشته‌های آنها اینگونه است: با نقد دیگران آغاز می‌شود و با مدح و ستایش خودی‌ها پایان می‌یابد! در یکی دو سال اخیر و در حوزه فعالیت چپ رادیکال و نیز آنارشیسم نشریات صوتی و نوشتاری گوناگونی با رویکرد تحلیلی-انتقادی و نیز گروه‌های چندی با اهداف گوناگون ظهور کرده‌اند (بازنمایی این گروه‌ها در اینترنت بوده است) که تعدادی از آنها همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهند و تعدادی نیز یا بسیار کمرنگ شده و یا به کل محو شده‌اند. اینکه چرا برخی توانسته‌اند به فعالیت خود ادامه دهند و برخی دیگر نه، یکی از موضوعاتی است که درنگ بر آن و پرداختن مفصل به آن به عنوان یکی از محورهای خودنقدی از برخی جهات ضروری می‌نماید. از باب مثال در نگاهی اجمالی چنین به نظر می‌رسد که آن دسته از نشریاتی که صرفاً جنبه‌ی انتقادی-تحلیلی نداشته و به نوعی بازتاب دهنده عمل (کنش) گردانندگان آنها در جهان واقع بوده‌اند، از پایداری و ماندگاری به مراتب بیشتری برخوردار بوده‌اند. اهمیت بررسی این موضوع از آن جهت است که می‌تواند ما را به یافتن کلید معمای سازمانیابی نزدیک تر کند [۶].

• این متن در فروردین ۱۳۹۲ به رشته تحریر در آمده است.

اشاره‌ها در متن و پی‌نوشت‌ها:

[۱] شعر با چشمها ... از احمد شاملو

[۲] «ابتذال عامه» عبارتی است که اخیراً در نوشته‌ای از ه.پ. در سایت پراکسیس دیدم. «دیکتاتوری همگانی» عبارتی است که چند سال پیش در تفسیر جان‌اتان ری از هستی و زمان هایدگر دیده بودم. عبارت اول همانقدر برایم جالب بود که عبارت دوم. از این رو از هر دو در معنایی شاید یکسان در این نوشته استفاده کردم.

[۳] نامگذاری سال ۹۲ توسط رهبر جمهوری اسلامی. شاید نیازی به گفتن نداشت اما به هر تقدیر حس کردم شاید کسانی باشند که ندانند.

[۴] اشاره به ادعای عبدالکریم سروش مبنی بر سرقت ترجمه کتاب هارتناک توسط حداد عادل (جوایه حداد عادل - سایت جرس).

[۵] اشاره‌ی نمونه به اراجیف یک ملا که گفته است: "کشتن انسان‌ها به نام اسلام بدعت است" (سایت کلمه)! فقط یک ملا می‌تواند

یاوه‌گویی را از حد خود هم بالاتر ببرد. لابد سنگسار هم جزو بدعت‌های اسلام است! و لابد تکه پاره کردن زنده یاد احمد کسروی هم از بدعت‌های اسلام بود!

[۶] قصد نوشتن ۴ بند هفت هشت خطی را داشتم که هم بند ۴ از حد پیش بینی شده تجاوز کرد و هم نوشتن بند ۵؛ لازم آمد که به دلیل طولانی شدن این بند از وارد شدن مفصل به بحث خودنقدی نشریات اجتناب نمودم. زمان یاری کند در فرصتی دیگر.